

## الگوی امنیت مشاع: طرحی متفاوت برای یک رژیم امنیتی موفق در خلیج فارس

تاریخ دریافت مقاله: ۸۶/۵/۳ نویسندهگان: حسین هرسیج<sup>۱</sup>  
تاریخ تأیید مقاله: ۸۶/۶/۵ مجتبی تویسرکانی<sup>۲</sup>  
صفحات مقاله: ۱۰۳-۱۳۸

### چکیده

در بررسی چارچوب‌های جایگزین امنیتی برای خلیج فارس، عمدتاً به دو الگوی امنیتی ممکن اشاره می‌شود که عبارتند از: طرح ثبات هژمونیک و مدل امنیت دسته جمعی. هدف از این پژوهش، بررسی هر یک از این دو رویکرد، به منظور تعیین الگویی مناسب برای سیستم امنیت سازنده در خلیج فارس و یافتن مؤثرترین و کارآمدترین طرح جهت برون‌رفت از چالش‌های امنیتی فراگیر در منطقه است.

در این راستا مقاله‌ی حاضر، به ارائه‌ی مدل جدید امنیت مشاع در خلیج فارس می‌پردازد و ضمن بررسی نکات افتراق و اشتراک این الگو با دو مدل پیش گفته؛ پیامدها و نیز موانع استقرار آن را بر می‌شمارد. یافته‌های این تحقیق که براساس روش توصیفی - تحلیلی با تکیه بر داده‌های عینی - تاریخی صورت پذیرفته، نشان می‌دهد که الگوی امنیت مشاع با توجه به قابلیت‌هایی که در تحقق منافع طیف گسترده‌ای از بازیگران داراست، مناسب‌ترین الگوی امنیت سازنده در خلیج فارس به‌شمار می‌رود. اولین و اصلی‌ترین گام نیز در

1 - دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان  
Email: harsij@ase.ui.ac.ir

2 - دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان  
Email: m.touyserkani@polit.ui.ac.ir

جهت اجرایی شدن این طرح، همزیستی مسالمت‌آمیز دو کشور ایران و آمریکا بر حسب احترام و منافع متقابل ارزیابی می‌گردد.

\* \* \* \* \*

## کلید واژگان

الگوی امنیتی، طرح ثبات هژمونیک، مدل امنیت دسته‌جمعی، مدل جدید امنیت  
مشاع، چالش‌های امنیتی

## مقدمه

جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده مهم‌ترین بازیگران حاضر در فرایندهای امنیتی منطقه خلیج فارس به‌شمار می‌روند و سیاست‌های دو کشور تاکنون تعیین‌کننده تحولات منطقه بوده است. از اوایل دهه ۱۹۷۰ تا به امروز که ایالات متحده مدیریت راهبردی و امنیتی خلیج فارس را در دست داشته است، با طرح و اجرای سه استراتژی از سوی این کشور در منطقه مواجه هستیم:

- ۱ - از آغاز حضور مؤثر ایالات متحده در خلیج فارس تا پیروزی انقلاب اسلامی در ایران: سیاست دو ستونی نیکسون - کیسینجر.
- ۲ - از انقلاب اسلامی ایران تا حمله صدام حسین به کویت: سیاست توازن منطقه‌ای و تحدید ایران.
- ۳ - از پایان جنگ دوم خلیج فارس تا وقوع جنگ سوم در این جنگ خلیج: سیاست امنیت تک‌قطبی و مهار دوجانبه.

در این بین، بزرگ‌ترین چرخش در سیاست‌های واشنگتن در قبال منطقه خلیج فارس طی عبور از مرحله دوم به مرحله سوم صورت پذیرفت که بر طبق آن حضور نظامی ایالات متحده در منطقه شدت گرفت و نیروهای این کشور پایگاه‌های متعددی را در کشورهای منطقه به اشغال خود درآوردند، چرا که

سیاستمداران آمریکایی بر این باور بودند که اقدامات گذشته‌ی ایشان برای ایجاد یک رژیم امنیتی در خلیج فارس بدون حضور نظامی، با شکست مواجه گشته است و دیگر، تکیه بر ظرفیت‌های متحدین منطقه‌ای جواب‌گوی نیازهای روزافزون امنیتی این کشور در دنیای پس از جنگ سرد نخواهد بود. اما از آن‌جا که ایالات متحده اکنون خود را در موقعیت قدرت هژمون می‌بیند، نتیجه منطقی اتخاذ چنین راهبردی، ایجاد سیستم امنیتی مبتنی بر «ثبات هژمونیک»<sup>۱</sup> بر پایه‌ی هژمونی واحد آمریکایی در منطقه خلیج فارس خواهد بود.

بدین ترتیب، ما در حالی وارد قرن بیست و یکم شده‌ایم که شاهد تلاش آمریکا برای برقراری ثبات از طریق افزایش حضور فیزیکی در منطقه هستیم. اما باز از آن‌جا که ضعف‌های ساختاری دکترین‌های تجویزی قدرت‌های فرامنطقه‌ای تا به حال نتیجه‌ای جز کوتاه نمودن چرخه جنگ و منازعه در منطقه نداشته است و نظم یک‌جانبه امنیتی آمریکا نیز در عمل ناکارآمدی خود را در موقعیت‌های چون عراق نشان داده است، ضرورت برقراری نظام نوین امنیتی در خلیج فارس بیش از پیش لازم می‌نماید.

بر این اساس، پژوهش حاضر در پی پاسخ به این سؤال است که «مؤثرترین و کارآمدترین طرح جهت برون رفت از چالش‌های امنیتی فراگیر در منطقه‌ی خلیج فارس کدام است؟» پاسخ اولیه‌ی ما (فرضیه) به این پرسش آن است که «از لحاظ تئوریک، الگوی «امنیت مشاع»<sup>۲</sup> با توجه به در نظر داشتن منافع کلیه‌ی بازیگران حاضر در منطقه خلیج فارس، بهترین رویکرد در جهت برقراری و حفظ ثبات و امنیت پایدار در این منطقه است.» این الگو، مدل تکامل یافته‌ی

1 - Hegemonic Stability

2 - Common Security

طرح «امنیت دسته‌جمعی»<sup>۱</sup> است که مشارکت فعال کلیه‌ی کشورهای ساحلی خلیج فارس در ترکیب امنیتی منطقه را مدنظر قرار می‌دهد و مورد حمایت جدی جمهوری اسلامی ایران بوده و هست. جهت آزمون فرضیه‌ی فوق، پژوهش حاضر از یک روش تلفیقی استفاده نموده است که ضمن بهره‌گیری از توصیف تاریخی تحولات امنیتی مربوط به حوزه‌ی خلیج فارس، از تجزیه و تحلیل وقایع و تحولات احتمالی در این خصوص نیز سود جسته است. سازماندهی مقاله در دو قسمت صورت پذیرفته است که قسمت اول به بیان و تشریح الگوی ثبات هژمونیک در منطقه خلیج فارس اختصاص دارد و قسمت دوم نیز به تجزیه و تحلیل مدل امنیت مشاع به‌عنوان یک چارچوب جایگزین مناسب درباره‌ی شکل آینده ترکیب امنیتی خلیج فارس پرداخته است. چنانچه گفته شد، روش پژوهش طی این تحقیق، توصیفی - تحلیلی بوده و گردآوری داده‌ها با استفاده از ابزار کتابخانه‌ای و اینترنتی، با تکیه بر داده‌های تاریخی - عینی انجام پذیرفته است.

#### الگوی ثبات هژمونیک، مبتنی بر هژمونی واحد آمریکایی

با حمله صدام حسین به کویت، راهبرد نگرش آمریکا به منطقه خلیج فارس نیز تغییر کرد. از این رو، ایالات متحده اتخاذ رویکرد نظم نوین جهانی در نظام در حال گذار، سیاست منطقه‌ای مهار دوجانبه و نیز انعقاد پیمان‌های گسترده چندجانبه و دوجانبه نظامی - امنیتی با کشورهای منطقه را در پیش گرفت. اکنون نیز واشنگتن به دنبال حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر، با این باور که اقدامات گذشته این کشور جهت ایجاد یک سیستم امنیتی در خلیج فارس با شکست مواجه گشته است، کاربرد زور را در منطقه از اولویت‌های امنیتی خود فرض

1 - collective Security

کرده است. نمود بارز چنین رویکردی را می‌توان حمله خودسرانه این کشور به عراق و بروز جنگ سوم خلیج فارس دانست. بنابراین، دوران پس از جنگ سوم خلیج فارس را می‌توان عصر حضور فزاینده نیروهای آمریکایی در منطقه نامید. از این منظر، نومحافظه‌کاران آمریکایی شاید آمادگی اعزام سربازان بیش‌تری به منطقه از جمله عراق را حتی به قیمت‌های تابوت‌های ارسالی بیش‌تر به آمریکا داشته باشند، اما احتمالاً هرگز حاضر نخواهند بود که از برقراری ثبات موردنظر خویش در منطقه دست بردارند. جالب این‌جاست که به تازگی بیش‌ترین تهدید نسبت به تعقیب و اجرای چنین سیاستی نه از عوامل خارجی بلکه در داخل خود این کشور به‌وجود آمده است. مخالفت صریح کنگره با اعزام سربازان بیش‌تر به عراق و مشروط نمودن تأمین هزینه‌ی عملیات نظامی این کشور در عراق و افغانستان به آغاز تخلیه‌ی نیروهای آمریکایی از عراق، از عمده این موارد است.

مهم‌ترین دلیل اتخاذ الگوی ثبات هژمونیک از سوی ایالات متحده در خلیج فارس که بارزترین شاخصه‌ی آن حضور فزاینده نیروی نظامی این کشور در منطقه است، عدم اعتماد و اطمینان استراتژیست‌های نومحافظه‌کار آمریکایی به قابلیت‌ها و ظرفیت‌های متحدین منطقه‌ای این کشور در قبال حفظ منافع منطقه‌ای آمریکاست. چرا که پیش از این و طی دو دهه، ایالات متحده تنها با تجهیز و پشتیبانی از ارتش‌های منطقه و رو در رو قرار دادن برخی از آن‌ها در مقابل برخی دیگر، سعی در حفظ توازن قدرت منطقه‌ای و در نتیجه حفظ و تثبیت وضع موجود منطقه داشت. اما بی‌کفایتی این نیروها و نیز عواملی چون گسترش موج تنفر ملت‌های منطقه از سیاست‌های واشنگتن که رشد حملات تروریستی به منافع آمریکایی را به‌دنبال داشت؛ افزایش رو به تزاید قدرت منطقه‌ای ایران که برتری‌جویی‌های آمریکا در خلیج فارس را بر نمی‌تابد؛ سرمستی حاصل از پیروزی این کشور در جنگ با افغانستان؛ و مهم‌تر از همه، شکست سیاست مهار دوجانبه در تضعیف هم‌زمان دو قدرت ایران و عراق؛ همگی باعث گشت تا

ایالات متحده علی‌رغم میل باطنی خود به باتلاق خلیج فارس کشانده شود. چشم طمع دیگر قدرت‌ها از جمله اروپا، چین و روسیه به منابع خلیج فارس و طلب سهمی بیش‌تر در تأمین امنیت منطقه که پس از دوره کوتاه دوری آن‌ها از مسائل نظامی - امنیتی در فردای جنگ سرد رخ نموده است نیز یکی از دیگر دلایل حضور فیزیکی نیروهای آمریکایی در خلیج فارس است. از دیگر دلایل می‌توان به عمق راهبردی منطقه اشاره کرد. یعنی این‌که با توجه به حساسیت جهانی و اهمیت روزافزون خلیج فارس و تنگه راهبردی هرمز در معادلات امنیت جهانی، خلیج فارس در جایگاه «هارتلند»<sup>۱</sup> قرن بیست و یکم قرار گرفته، به‌طوری‌که محل تلاقی منافع بازیگران بزرگ جهانی محسوب شده است. بنابراین، مدیریت جامع منطقه از سوی یک بازیگر، برتری در نظام جهانی را برایش به‌دنبال خواهد داشت که ظاهراً چنین امری در حال حاضر و بر طبق اصول برآمده از الگوی ثبات هژمونیک، نه از طریق امکانات نرم‌افزاری و بر روی میز مذاکره بلکه با تجهیزات لجستیک و در میدان جنگ قابل حصول است.

«هژمونی»<sup>۲</sup> در اصل واژه‌ای یونانی است و در فارسی به سرکردگی، رهبری، پیشوایی، برتری، سلطه و استیلا ترجمه شده است و به بسط نفوذ یا اعمال قدرت یک کشور نیرومندتر در کشور یا منطقه دیگر تعبیر می‌شود. نتیجه چنین سیاستی ممکن است پیدایش یک دولت وابسته یا یک رابطه خادم و مخدومی و یا ایجاد یک حوزه نفوذ برای قدرت هژمون باشد. تفاوت‌های زیادی که میان قدرت کشورها در عرصه بین‌المللی وجود دارد ممکن است رابطه‌ای هژمونیک به‌وجود آورد و حاکمیت و رابطه برابر دولت‌ها را برهم زند (پلینو و آلتون:

---

1 - Hertland

2 - Hegemony

۱۳۷۵:۳۲۸). «رابرت گیلپین»<sup>۱</sup> که از واضعان نظریه ثبات هژمونیک در سطح جهانی می‌باشد معتقد است در سیستم‌های مختلف بین‌المللی، زمانی ثبات و تعادل برقرار می‌شود که یک قدرت هژمون، قدرتی که دارای تفوق است وجود داشته باشد تا اقتصاد، سیاست، امنیت و فرهنگ جهانی را به‌نوعی مثل لوکوموتیو به‌دنبال خود بکشاند. به‌نظر وی در چنین شرایطی است که امکان برقراری ثبات در عرصه جهانی وجود خواهد داشت (سلیمی، ۱۳۸۳:۸). بنابراین، شاخص‌ترین مؤلفه‌ی الگوی ثبات هژمونیک، وجود یک قدرت هژمون است که در خصوص الگوی ثبات هژمونیک در سطح منطقه خلیج فارس نیز برقرار است.

دیگر مؤلفه‌ی نظریه ثبات هژمونیک، دیپلماسی مبتنی بر عمل انجام شده است، عمل انجام شده به‌وسیله یک قدرت که کشور یا گروهی از کشورها را در شرایطی جدید و نامطلوب قرار می‌دهد. در پی عمل انجام شده، طرف دیگر که از این پس سهمی در قدرت تصمیم‌گیری ندارد چاره‌ای ندارد جز این که دست روی دست گذاشته و کاری انجام ندهد یا این که به‌نحوی در برابر شرایط تغییر یافته عکس‌العمل نشان دهد و دست به کاری بزند. از نظر دیپلماسی، عمل انجام شده، اقدام یک‌جانبه‌ای است که نقطه مقابل مذاکره و غالباً نتیجه یک بن‌بست سیاسی است (پلینو و آلتون، ۱۳۷۵:۳۲۹). اما از آن‌جا که قدرت هژمون برای تأمین امنیت و پیشبرد منافع‌اش کلاً به منابع خود تکیه دارد، اصولاً خود را بی‌نیاز از سایرین دانسته و دیگران را ملزم به رعایت قواعد خودساخته خویش می‌داند. نتیجه چنین تفکری، پیش‌دستی از سوی قدرت هژمون را به‌دنبال خواهد داشت. اعمال الگوی ثبات هژمونیک از سوی ایالات متحده در خلیج فارس بر چنین پیش‌فرضی استوار است. اما همان‌گونه که در ادامه‌ی بحث خواهیم دید،

---

1 - Robert Gilpin

همین مؤلفه، خود، یکی از موانع استقرار الگوی ثبات هژمونیک مبتنی بر هژمونی واحد آمریکا در منطقه خواهد بود.

سومین مؤلفه‌ی الگوی ثبات هژمونیک در خلیج فارس که برآمده از دیپلماسی مبتنی بر عمل انجام شده است، همانا عدم احساس نیاز قدرت هژمون به متحد یا متحدانی از میان دیگر قدرت‌هاست. چنین وضعیتی به یکجانبه‌گرایی تعبیر می‌شود که طی آن قدرت هژمون خود را از کمک مؤثر دیگر کشورها مبرا دانسته و در حل و فصل موضوعات مربوط به منطقه یا جهان تنها بر توانایی‌ها و راه‌حل‌های خود تکیه دارد. البته ورود به سیاست یکجانبه‌گرایی با این تفاسیر برای هیچ کشوری مقدور نیست و در عمل بزرگ‌ترین قدرت‌ها نیز دارای وضعیت وابستگی به دیگر کشورها هستند. بدین ترتیب مفهوم یکجانبه‌گرایی را می‌توان چنین عنوان کرد که قدرت یکجانبه‌گرا سعی دارد تا نیازهای خود را با تکیه بر منافع خود یا از طریق ظرفیت‌های دیگران بدون شرکت دادن آن‌ها در منافع حاصله، تأمین نماید و یا این که دیگر قدرت‌ها را چنان در تنگنا قرار دهد که خود جهت اجتناب از عواقب سهمگین عدم تمکین به قدرت هژمون، درصدد رفع نیازهای وی برآیند.

از این منظر، یکجانبه‌گرایی با هژمونی رابطه نزدیکی برقرار می‌کند. به این معنا که هر دوی این اصطلاحات، مفهوم «توانایی یک قدرت و یا یک گروه حاکم در مجبور نمودن سایر گروه‌ها که یک چیز یکسان را طلب می‌کنند، جهت برآوردن نیازهای خویش» را به ذهن متبادر می‌سازند (Hunter Wade, 2002:215). وضعیتی که می‌توان آن را به یکجانبه‌گرایی اتکایی تعبیر کرد. بدین معنی که قدرت هژمون در برخی مواقع لازم می‌بیند که برای انجام پاره‌ای از امور به جذب متحدینی روی آورد که بیش‌ترین احساس و اشتراک در منافع را با قدرت هژمون دارند. بنابراین در الگوی امنیتی ثبات هژمونیک، صف دوستان و دشمنان کاملاً از هم تفکیک شده است و قدرت هژمون اعطای پاداش به دوستان و تنبیه



دشمنان را بر خود فرض می‌داند.

مؤلفه‌ی چهار الگوی ثبات هژمونیک، تکیه قدرت هژمون به ابزار نظامی و اقتصادی (قدرت سخت) در پیشبرد اهدافش است. بی‌شک، استفاده از توانایی‌های نظامی و کاربرد زور در تأثیرگذاری بر نتایج موردنظر، همواره یکی از ابزارهای در دسترس کشورها جهت تحصیل منافع و امنیت ملی بوده و خواهد بود. بودجه نظامی قدرت‌های بزرگ اغلب روندی صعودی را می‌پیماید که در این بین، ایالات متحده با هزینه نظامی معادل بیست و پنج کشور پس از خود در رده‌بندی بودجه نظامی دولت‌ها، به رکورد تازه‌ای در این خصوص دست یافته است.

هزینه‌های دفاعی آمریکا در سال ۱۹۹۷ برابر با ۳۳/۹۶ درصد کل هزینه نظامی جهان است که اگر به هزینه دفاعی متحدینش در ناتو، کره جنوبی و ژاپن علاوه گردد، ۶۲/۳۵ درصد از کل هزینه نظامی جهان را شامل می‌شود (The Military Balance, 1998/99). بر این اساس، هزینه نظامی آمریکا چندین برابر هزینه نظامی مجموعه‌ی دشمنان بالقوه‌ی این کشور، یعنی کره شمالی، ایران، سوریه، لیبی و کوبا است. در حالی که هزینه‌های دفاعی روسیه از سال ۱۹۹۱، ۷۷ درصد کاهش داشته است، بودجه نظامی آمریکا حتی از زمان سیاست نظامی ریگان در دوران جنگ سرد نیز بیش‌تر شده است و همان‌گونه که رخداد ۱۱ سپتامبر نشان داد، این افزایش بودجه نظامی نتوانست امنیت شهروندان آمریکایی را تأمین نماید (هرسیج، ۲۶: ۱۳۸۰-۲۵). با این حال، بودجه نظامی ایالات متحده طی یک دهه‌ی گذشته همواره روندی صعودی داشته است که این رقم در سال ۲۰۰۵ از مرز ۵۰۰ میلیارد دلار نیز فراتر رفته است (Http://cia.gov).

افزایش تب یک‌جانبه‌گرایی در آمریکا نسبت مستقیمی با افزایش بودجه نظامی این کشور دارد. در سند چشم‌انداز مشترک ۲۰۲۰ ارتش این کشور با نام «ارتش آمریکا در تدارک فردا» تأکید شده که اگر قرار است نیروهای مسلح

ایالات متحده در سال ۲۰۰۲ (نسبت به آنچه امروز هستند) سریع‌تر، نابودکننده‌تر، دقیق‌تر و بی‌نیاز از متحدین باشند، باید به سرمایه‌گذاری و توسعه توانمندی‌های جدید، توجهی جدی صورت پذیرد (چشم‌انداز، ۲۰۰۲:۳-۱). در این راستا بهره‌گیری از توانایی‌های نظامی ایالات متحده در منطقه خلیج فارس در دستور کار سیاستمداران واشنگتن باقی خواهد ماند. حضور و تقویت نیروهای آمریکایی مستقر در پایگاه‌های نظامی این کشور در منطقه و انجام مانورهای پی در پی نظامی با حضور برخی از قدرت‌های فرامنطقه‌ای و محلی، دیگر مختص جنگ و مواقع بحرانی تلقی نمی‌شود. شیوه دفاعی اعلانی و اعمالی ایالات متحده در منطقه نیز در راستای منطق دفاعی قدرت هژمون در الگوی امنیتی ثبات هژمونیک قرار دارد و مبتنی بر حملات پیش‌دستانه، یعنی اوج کاربرد ابزار نظامی در تأمین امنیت است.

اما امروزه دیگر در خصوص مبانی قدرت دولت‌ها، تأکید چندانی بر نیروی نظامی نمی‌شود و حتی از دید بسیاری از قدرت‌های بزرگ امروزی، کاربرد زور، اهداف اقتصادی آن‌ها را به مخاطره می‌اندازد (نای، ۱۳۸۳:۷). بنابراین قدرت هژمون جهت حفظ این برتری، نیاز به ابزار اقتصادی محکمی دارد. اصولاً طرفداران نظریه ثبات هژمونیک بر این باورند که در نظام بین‌الملل باید یک قدرت هژمون وجود داشته باشد تا ضمن ایجاد جهانی مبتنی بر اقتصاد آزاد، ثبات آن را نیز حفظ کند (رضایی، ۱۳۸۴:۱). با این حساب، قدرت هژمون محتاج مکانیسم‌هایی جهت تنظیم ساز و کارهای اقتصاد جهانی است و پیداست که این سازوکارها باید بر پایه‌ی بازار آزاد پی‌ریزی شود. گیلین نیز که از وی به‌عنوان یکی از واضعان و شارحان نظریه ثبات هژمونیک نام بردیم، بیش‌ترین تألیفات خود را در حیطه اقتصاد سیاسی بین‌المللی داشته است و جالب این‌جاست که در حیطه‌ی متفکرین واقع‌گرا نیز جای دارد.

پنجمین و آخرین مؤلفه‌ی الگوی ثبات هژمونیک که در این مقاله مورد

بررسی قرار می‌گیرد، نیاز قدرت هژمون به رژیم‌های بین‌المللی و منطقه‌ای جهت حمایت از منافع خود و نیز پیش‌گیری از تهدیدات بالقوه متوجه نظام مبتنی بر ثبات هژمونیک است. میان مفهوم هژمونی و مفهوم رژیم در نظریه ثبات هژمونیک، رابطه‌ای دوطرفه برقرار است. یعنی هم این‌که رژیم‌های با ثبات جهت حفظ ثبات خود به وجود یک قدرت هژمون نیازمندند (قدرت هژمون: متغیر مستقل و رژیم‌ها: متغیر وابسته) (Jackson, 1999:191) و هم این‌که چنین رژیم‌هایی، خود، باعث تداوم روند هژمونی قدرت هژمون هستند (رژیم‌ها: متغیر مستقل و قدرت هژمون: متغیر وابسته).

هدف اولیه قدرت هژمون چه در سطح بین‌الملل و چه در سطوح منطقه‌ای، حمایت از منافع خود است. بر همین اساس خیلی زود به‌نحوی سراسیمه در مقابل تهدیدات (اعم از واقعی و خیالی) واکنش نشان می‌دهد. در این راستا، قدرت هژمون برای پیش‌گیری از تهدیدات بالقوه موجود در نظام بین‌الملل یا سطوح منطقه‌ای به ابزارهایی نیاز دارد که ضمن پیش‌گیری از تهدیدات، کار ویژه‌ی همکاری را در آن سطح افزایش دهد. رژیم‌های منطقه‌ای و بین‌المللی از مهم‌ترین ابزارها جهت ایجاد کار ویژه‌ی مذکور هستند، زیرا منازعات را تهدید نموده و موجب تسهیل معاهدات می‌شوند. به‌صورت طبیعی، این رژیم‌ها تبعیض‌آمیزند، برخی از ارزش‌ها را بیش از سایر ارزش‌ها مورد توجه قرار می‌دهند و به نفع عده‌ای و به زیان عده‌ای دیگر عمل می‌کنند (رضایی، ۱۳۸۴: ۱). رژیم منطقه‌ای مطلوب واشنگتن در خلیج فارس مبتنی بر حمایت از کشورهای دوست و تغییر رژیم در کشورهای به اصطلاح حامی شرارت خلاصه می‌شود.

نظریه ثبات هژمونیک شباهت زیادی به نظریه‌های چرخه‌ای استیلا دارد. بر این اساس، ایالات متحده درصدد است تا هژمونی خود را در منطقه خلیج فارس

مطابق با نظریه چرخه بلند پیشوایی «جورج مدلسکی»<sup>۱</sup> محقق سازد. مفهوم پیشوایی در نظریه مدلسکی این پیام را می‌رساند که پیشوای جهانی بازیگری است که توان نوآوری و حرکت به جلو را در جهت ارتقای مصلحت عمومی دارد. بنابراین، وی نظام سیاسی جهانی را از چشم‌انداز رهبری آن مورد مطالعه قرار می‌دهد (سیف‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۳۰). تلاش منطقه‌ای ایالات متحده در تأثیرگذاری هر چه بیش‌تر بر معادلات امنیتی خلیج فارس به‌منظور اثبات این نکته است که هنوز انرژی رهبری آمریکا به اتمام نرسیده است و افول پیشوایی این کشور در سطح منطقه‌ای و جهانی در آینده قابل پیش‌بینی، غیرمحمتمل است.

هدف ایالات متحده از استقرار الگوی امنیتی ثبات هژمونیک در منطقه خلیج فارس را می‌توان در راستای اهداف این کشور در سطح جهانی قلمداد نمود. راهبردپردازان آمریکایی کاملاً بر این نکته واقفند که دستیابی به منابع خلیج فارس و تسلط بر این منطقه از جهان، ضامن حفظ برتری این کشور در سطح بین‌المللی خواهد بود. اکنون رقابت گسترده میان ایالات متحده و دیگر قدرت‌های امپریالیستی جهان در منطقه استراتژیک خلیج فارس تمرکز یافته است (تریگر، ۱۳۸: ۱). از این رو، آمریکا که براساس تفکرات نومحافظه‌کاران دست راستی، در پی تثبیت هژمونی و استیلای خود بر جهان است، سعی دارد با در اختیار گرفتن منابع عظیم نفتی منطقه، بر اروپا، روسیه و ژاپن و نیز چین که مهم‌ترین رقبای استراتژیک این کشور هستند فشار وارد کند (گوهری مقدم b، ۱۳۸۳: ۲). بنابراین حفظ و تثبیت هژمونی جهانی آمریکا را باید هدف عمده این کشور از تعقیب الگوی ثبات هژمونیک در منطقه دانست و اهدافی چون دستیابی به منافع عظیم انرژی منطقه، تضمین صدور جریان آزاد نفت به غرب یا حمایت از موجودیت

---

1 - George Modelski

رژیم صهیونیستی، همه در جهت تأمین این هدف نهایی قرار دارند. پیامد استقرار چنین الگویی در سطح منطقه، اجرای اهداف فوق را در پی خواهد داشت. یعنی این که ایالات متحده به فرض موفقیت در اجرای طرح ثبات هژمونیک در سطح منطقه، قادر خواهد بود تا هژمونی جهانی خویش را در سطح جهانی جامه‌ی عمل پوشاند. اما از آن جا که با ورود به عصر جهانی شدن، بازیگران غیررسمی مؤثری چون گروه‌های تروریستی نیز بسیار فعال شده و اغلب تابع هیچ‌یک از مقررات بین‌المللی و قواعد بازی سیاسی نیستند، ایالات متحده نخواهد توانست که این دسته از بازیگران را نیز چون دیگران تحت تأثیر قدرت هژمون خود قرار دهد.

کما این که همین احساس برتری و یک‌جانبه‌گرایی آمریکایی خود موجب تحریک این گونه گروه‌ها خواهد بود. بنابراین، از دیگر پیامدهای استقرار الگوی ثبات هژمونیک آمریکایی در سطح منطقه، افزایش حملات تروریستی و دیگر حملات نامتقارن به اهداف آمریکایی چه در منطقه و چه در سطوح فراتر خواهد بود.

واقعیت این است که اتخاذ سیاست‌های میلیتاریستی و مداخله‌جویانه‌ی دولت آمریکا و نیز حمایت‌های این کشور از رژیم‌های غیردموکراتیک و اشغالگر در کشورهای مختلف جهان، موجب تشدید عملیات تروریستی علیه منافع ایالات متحده گشته است (Pillar, 2001; Zunes, 1998; Eland, 1998). با این حال، تشدید حملات علیه منافع آمریکا، تنها مختص بازیگران غیردولتی و گروه‌های تروریستی نخواهد ماند. شاید دیگر بازیگران و به‌ویژه دولت‌های ملی این گونه و آشکارا علیه اهداف ایالات متحده تلاش نکنند، اما یکی از پیامدهای اقدام این کشور برای استقرار الگوی ثابت هژمونیک در خلیج فارس، اقدام دیگر قدرت‌ها بر ضد منافع آمریکا خواهد بود. چرا که اگر گذشته راهنمای ماست، برتری آمریکا مقاومت فزاینده‌ای را به وجود خواهد آورد (Zakaria, 1999:99). بنابراین

یکی از بزرگ‌ترین موانع استقرار الگوی امنیتی هژمونیک در خلیج فارس، مقاومت دیگر قدرت‌های جهان خواهد بود. اتحادیه اروپا، چین و روسیه بیش از ایالات متحده وابسته به منابع انرژی منطقه هستند و مسلماً تحمل نخواهند کرد که جریان منافع یک‌سره روانه‌ی واشنگتن شود.

کشورهای ساحلی حوزه خلیج فارس نیز اگرچه اغلب در دامان آمریکا پناه گرفته‌اند، با وجود نگرانی‌ها و علایق مشترک میان ایالات متحده و کشورهای عرب منطقه، اختلاف‌نظر میان آن‌ها هم‌چنان روبه افزایش است، (Kahwaji, 2004:52) و تمایلات استیلاجویانه آمریکا در منطقه علاوه بر ملت‌ها، می‌تواند زمینه‌ساز بروز مخالفت‌هایی جدی‌تر علیه روند سلطه در درون حکومت‌های محافظه‌کار عرب گردد و راه را برای گسترش مناسبات این کشورها با دولت‌های منطقه و دیگر قدرت‌ها، تا مرز ایجاد بدیلی جهت جایگزینی با قدرت بازدارنده ایالات متحده فراهم آورد. ضمن این‌که اصولاً در نظام مبتنی بر ثبات هژمونیک، امکان حضور قدرت‌های منطقه‌ای که قدرت هژمون را به چالش بکشند وجود ندارد (گوهری مقدم a, ۱۳۸۳). اما واقعیت - همان‌گونه که هانتینگتون در مقاله‌ی خود تحت عنوان «ابرقدرت تنها»<sup>۱</sup> اعلام می‌نماید - مشعر بر این است که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، نه نظام قطبی آمریکا و نه نظام چندقطبی مورد نظر دیگر قدرت‌های منطقه‌ای، بلکه سیستم «تک - چندقطبی»<sup>۲</sup> بر جهان حاکم است. در این نوع نظام، هر چند که یک ابرقدرت نظامی وجود دارد، این ابرقدرت به تنهایی توان حل مسائل بین‌المللی و منطقه‌ای را ندارد، بلکه با همکاری دیگر قدرت‌های منطقه‌ای نظیر آلمان و فرانسه در اروپا، هند در جنوب آسیا، چین و ژاپن در آسیای جنوب شرقی و ایران در غرب

1 - The Lonely Superpower

2 - Uni-Multipolar System

آسیا و با مساعدت سازمان‌های بین‌المللی نظیر سازمان ملل می‌تواند مشکلات جهانی و منطقه‌ای را حل نماید (Huntington, 1999). اما چنان‌چه شواهد نشان می‌دهد، ایالات متحده بر خلاف چنین نظریه و توجیهی، همواره بر آن بوده است تا مانع از تبدیل کشورهای حوزه خلیج فارس به عنصری قدرتمند در منطقه گردد که این امر بر اختلاف این کشورها با واشنگتن دامن خواهد زد. از سوی دیگر مشکلات داخلی جامعه آمریکا همراه با ضعف ساختاری این کشور در زمینه اقتصادی، خود مانعی دیگر، در راه تلاش واشنگتن برای ایجاد قدرت فائده در خلیج فارس خواهد بود.

نهایتاً این که استقرار الگوی امنیتی ثبات هژمونیک مبتنی بر قدرت هژمون آمریکا در خلیج فارس به دلیل کنار گذاشتن کشورهای ساحلی این حوزه و نیز دیگر قدرت‌های ذی‌نفع فرامنطقه‌ای از مشارکت در فرایندهای امنیتی منطقه، قادر به ایجاد یک سیستم امنیتی موفق و کارآمد منطقه‌ای جهت مدیریت بحران‌های منطقه خلیج فارس نیست. این الگو هم‌چنین هیچ‌گونه سنخیتی با الگوهای پیشین امنیتی در منطقه ندارد و خلیج فارس حتی در عصر فئودالیت و مرزهای مبتنی بر امپراتوری نیز شاهد ادعای هیچ قدرتی به‌منظور سلطه همه‌جانبه بر خود نبوده است و در عصر حاضر نیز هر چند که مدیریت امنیتی منطقه بر طبق تصمیمات قدرت‌های فرامنطقه‌ای قرار داشته اما تا به امروز هیچ قدرتی نتوانسته است که با کنار گذاشتن دیگران و تحمیل خود بر کشورهای ساحلی آن، مدیریت امنیتی و راهبردی منطقه را در دست گیرد. با فرض استقرار الگوی امنیتی ثبات هژمونیک در خلیج فارس، این منطقه هم‌چنان بیش از پیش بحرانی و در آستانه جنگ قرار خواهد داشت.

### الگوی امنیت مشاع

الگوی امنیت مشاع با پذیرش این واقعیت آغاز می‌گردد که منطقه خلیج

فارس دارای ویژگی‌های خاص و منحصر به فردی است که آن را از دیگر مناطق جهان مجزا می‌سازد. ذخایر عظیم انرژی در این منطقه و وابستگی جهانی به این منابع، مهم‌ترین دلیل این وضعیت است؛ به طوری که کلیه ویژگی‌های ژئواستراتژیک، ژئواکونومیک و ژئوپلیتیک را به منطقه بخشیده است. منطقه خلیج فارس، ۵۶۵ میلیارد بشکه نفت (حدود ۶۵ درصد ذخایر نفتی جهان) و ۳۰/۷ تریلیون متر مکعب گاز را در خود جای داده است که حدود دو سوم نفت مورد نیاز غرب و چهار پنجم انرژی مصرفی ژاپن را تأمین می‌نماید (حیدری، ۱۳۷۸:۵۰). با این حساب، همکاری متقابل کشورهای تولید کننده و مصرف کننده نفت و گاز منطقه خلیج فارس جهت حفظ ثبات و امنیت پایدار در این منطقه ضروری به نظر می‌رسد. هدف الگوی امنیت مشاع نیز تحقق این مهم است.

الگوی امنیت مشاع، نیازمند یک پیش طرح ذهنی است. اصولاً در تعاملات بین‌المللی، عوامل ذهنی، روانی و فرهنگی نقش مهمی را ایفا می‌نمایند، به گونه‌ای که به سطح، نوع و ماهیت روابط شکل داده و تا میزان زیادی به الگوهای دوستی و دشمنی شکل و جهت می‌دهند. البته این بدین معنی نیست که سایر عوامل مانند منافع ملی، شرایط زمانی و جغرافیایی، عامل ساختار و ماهیت نظام بین‌الملل و ... تأثیرگذار نباشند، بلکه منظور آن است که آمیزه‌ای از این عوامل به الگوهای تعامل شکل می‌دهند (زرگر، ۱۳۸۴:۱). بنابراین، ساختارهای ذهنی حاکم بر نخبگان فکری - ابزاری جوامع، می‌تواند نقش تعیین کننده‌ای را بر ترتیبات امنیتی منطقه‌ای و جهانی ایفا نماید.

در خصوص منبع بحران‌های عمده‌ای نیز که طی دو دهه‌ی اخیر در منطقه‌ی خلیج فارس رخ داده است، می‌توان به دو دسته از عوامل اساسی اشاره داشت: اول، نظام فکری نخبگان حاکم و دوم، اختلافات ارضی و مناقشات مرزی؛ دو عاملی که موجب گردیده تا منطقه‌ی خاورمیانه و به ویژه خلیج فارس همواره در کشمکش باقی بماند (Wolfgang, 2001:131). نتیجه آن‌که یکی از دو منبع



بحران‌زدایی در منطقه، دارای ماهیتی ذهنی و روانی است و از این رو، طرح موفق الگوی امنیت مشاع در خلیج فارس، نیازمند تغییر نگرش بازیگران حاضر در منطقه در خصوص قالب‌های ذهنی از پیش تعریف شده است. بر این اساس، پیش‌فرض اصلی موفقیت در این طرح، به رسمیت شناختن منافع هر یک از بازیگران حاضر در فرایندهای امنیتی منطقه، اعم از کشورهای ساحلی و قدرت‌های ذی‌نفع فرامنطقه‌ای از سوی هر یک از بازیگران حاضر در منطقه خواهد بود. این الگو، مدل تکامل یافته‌ی طرح/امنیت دسته‌جمعی یا/امنیت مشارکتی است که مشارکت تمامی کشورهای ساحلی خلیج فارس در تأمین امنیت را مدنظر قرار می‌دهد و مورد حمایت جدی جمهوری اسلامی ایران است. الگوی امنیت مشاع، در اصل برگرفته از آموزه‌ی مالکیت مشاع است که ریشه در حقوق مدنی داخلی دارد. لذا این رهیافت را با ملاحظه‌ی اصلی مالکیت مشاع می‌توان نشان داد. به‌عنوان نقطه‌ی شروع برای اندیشیدن پیرامون مالکیت مشاع، می‌توان از مفهوم اشاعه شروع کرد. اشاعه، اجتماع حقوق دو یا چند نفر بر شیئی معین است، به‌طوری که موضوع مالکیت هیچ‌یک از مالکان مشخص نباشد. به عبارت دیگر، یعنی این‌که هر جزئی از اجزای شیئی واحد، در عین حال، متعلق به حق مالکیت هر یک از ایشان باشد. مال مورد اشاعه را مال مشاع گویند. اشاعه در مقابل افزای به‌کار می‌رود و مشاع در مقابل مفروز. در ضمن، اشاعه می‌تواند به‌طور ارادی باشد مانند شرکت اختیاری یا به‌صورت قهری، مانند اجتماع حقوق چند وارث بر ترکه (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۰: ۴۵؛ <http://vekalat.org>).

بر پایه‌ی تعریف فوق، آموزه‌ی مالکیت مشاع از دو جزء صوری و ماهوی تشکیل شده است. اشاعه از لحاظ ماهوی ناظر بر یک حق است که حقوق مالکین متعدد در شیئی واحد را در نظر دارد و از جنبه‌ی شکلی، بر بخش‌ناپذیری مال مشاع و این‌که مالکین مشاعی در جزء جزء مال مشاع شریک هستند بدون

این که متصرفات ایشان مشخص باشد، دلالت می‌نماید. از این رو، الگوی پیشنهادی امنیت مشاع در خلیج فارس، از لحاظ ماهیتی، با آموزه‌ی مالکیت مشاع، تفاوت‌های بنیادین دارد؛ چرا که موضوع حق در حقوق داخلی و مدنی با حقوق بین‌المللی، یک حوزه‌ی افتراق است و نه اشتراک. بدین دلیل، در عرصه‌ی سیاست بین‌الملل اغلب قدرت است که بر جایگاه حق می‌نشیند و در اصطلاح بیان می‌شود که قدرت، حق است. اما مدل امنیت مشاع نمی‌تواند قدرت را جایگزین حق محسوب دارد، چرا که در این صورت تفاوت چندانی با طرح ثبات هژمونیک نخواهد داشت. در نهایت، مقاله‌ی حاضر، موضوع منافع را مناسب‌ترین جایگزین برای حق می‌شمارد و بر این اساس بر مشارکت کلیه‌ی بازیگران ذی‌نفع در خلیج فارس در ترکیب آینده امنیتی منطقه اصرار دارد.

در خصوص بعد شکلی و عینی مالکیت مشاع که بر تفکیک‌ناپذیری مال مشاع اشاره دارد، الگوی امنیت مشاع کاملاً منطبق با این آموزه پیش می‌رود. از این منظر، مدل امنیت مشاع در خلیج فارس، امنیت پایدار در منطقه را بر پایه‌ی «امنیت تقسیم‌ناپذیر» تعریف می‌نماید که خود، برآمده از مفهوم «صلح تقسیم‌ناپذیر» است. این حالت بیان‌کننده‌ی این واقعیت است که امنیت جای‌جای منطقه‌ی خلیج فارس و تک‌تک بازیگران حاضر در آن، به هم پیوسته است و تهدیدات امنیتی مربوط به یکی از این حوزه‌ها، امنیت کل خلیج فارس را خدشه‌دار خواهد نمود. بر این اساس، بازیگران دخیل در فرایندهای امنیتی منطقه خلیج فارس را می‌توان به اجتماع حقوق چند وارث بر ترکه‌ای مشاع تشبیه کرد که حالتی قهری و اجباری دارد؛ اما حفظ منافع این مال مشاع، در گرو همکاری و توجه تک‌تک وارثین است؛ هر چند بنا به دلایلی، شرایط عقد پیمانی رسمی نیز در این خصوص میسر نباشد.

اولین تفاوت الگوی امنیت مشاع در خلیج فارس با الگوهای مشابه دیگر، یعنی طرح امنیت دسته‌جمعی یا امنیت مشارکتی نیز در همین مسأله است. امنیت

دسته‌جمعی مستلزم وجود یک نظام تنظیمی اختیاری است که طی آن انتظار می‌رود دولت‌های ملی به‌طور اختیاری و نه از جهت حفظ منافع ناشی از شراکت، که مورد نظر ما طی الگوی امنیت مشاع است، محدودیت‌های اخلاقی و حقوقی را تمکین نمایند (کولومبیس و ولف، ۱۳۷۵: ۲۸۰). از سوی دیگر، اصولاً شرکت، اعم از اشاعه است زیرا که در مورد شرکت با این‌که شراکت وجود دارد، اما اشاعه وجود ندارد (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۰: ۴۵). سومین تفاوت، به حیطه‌ی وظایف بازیگران در دو مفهوم فوق مربوط است. امنیت دسته‌جمعی، یک اصل تصدیق شده به وسیله‌ی گروهی از دولت‌هاست که توافق نموده‌اند تا مفقاً دولت‌هایی که صلح بین‌المللی یا منطقه‌ای را به خطر می‌اندازند را تنبیه نمایند (Kegley & Wittkopf, 2004: 150)؛ در حالی که طی الگوی امنیت مشاع، اصل بر تأمین امنیت است و نه فقط تنبیه متجاوز و حذف عوامل ناامنی. و بالاخره این‌که تاکنون ساختار الگوهای پیشنهادی امنیت دسته‌جمعی یا مشارکتی در خصوص تأمین امنیت خلیج فارس، یا این‌که تنها در بر گیرنده‌ی بازیگران منطقه‌ای این حوزه بوده یا نظام امنیتی مشترکی تحت نظارت یک قدرت برتر (اغلب آمریکا) با مشارکت کلیه‌ی کشورهای منطقه را مبنا قرار داده‌اند. در حالی که شکل‌گیری فضای مناسب جهت تعامل سازنده و همکاری متقابل امنیتی میان کشورهای منطقه، تنها یکی از ملزومات طرح امنیت مشاع در خلیج فارس به حساب می‌آید و تسری این‌گونه همکاری‌ها و فضاسازی‌ها به روابط ما بین این کشورها با قدرت‌های ذی‌نفع فرامنطقه‌ای حاضر در خلیج فارس، از پیش نیازهای موفقیت این طرح است.

بر این اساس، همسویی راهبردی کشورهای منطقه در خصوص مسائل امنیتی خلیج فارس، اولین مؤلفه‌ی الگوی امنیت مشاع به حساب می‌آید. اصولاً در بررسی چارچوب‌های جایگزین امنیتی مناسب در خلیج فارس، همگرایی نسبی کشورهای ساحلی حوزه خلیج فارس و مشارکت جدی و همه‌جانبه آن‌ها در

معادلات جدید امنیتی منطقه، اصلی‌ترین ضرورت محسوب می‌شود که توجه ویژه‌ای را به خود می‌طلبد. الگوی امنیت مشارکتی به‌عنوان مهم‌ترین پارامتر الگوی امنیت مشاع که موردنظر ما در این مقاله است، با جلب اعتماد از سوی تمامی کشورهای منطقه و طی یک پروسه زمانی امکان‌پذیر است. از آن‌جا که اکنون همکاری، واقعیتی مبتنی بر سیستم جدید بین‌المللی تلقی می‌گردد، بنابراین درک ضرورت و اهمیت اعتمادسازی در منطقه خلیج فارس برای نخبگان این کشورها چندان دشوار به‌نظر نمی‌رسد.

اما در این مسیر موانع عدیده‌ای وجود دارد که الگوهای اعتمادسازی در منطقه را به چالش می‌کشد. از این جمله می‌توان به فقدان اقتصادهای مکمل در منطقه؛ اختلافات بارز سیاسی (رژیم‌های محافظه‌کار، انقلابی، سلطنتی و جمهوری)، فرهنگی - ایدئولوژیکی (شیعه و سنی) و نژادی (ایرانی و عربی)؛ مناقشات ارضی و مرزی؛ و نیز جهت‌گیری‌های متفاوت در سیاست خارجی کشورهای منطقه اشاره کرد. از این رو، برداشت متفاوت کشورها از مفهوم امنیت، نگرش آن‌ها را نسبت به مسائل و اولویت‌های امنیتی و لذا الگوهای امنیت‌ساز در منطقه، از هم متمایز ساخته است. ضمن این‌که در پاره‌ای از مواقع خود این کشورها، بزرگ‌ترین تهدید امنیتی برای همسایگان محسوب شده یا این‌که به دلیل ذهنی بودن ماهیت امنیت و عامل تحریکات خارجی، چنین پنداری درون کشورهای منطقه شکل گرفته است که زدودن آن به‌سادگی امکان‌پذیر نخواهد بود.

همبستگی‌های منطقه‌ای مهم‌ترین هدف اقدامات اعتمادسازی است و ایجاد یک رژیم امنیتی در منطقه، خود یکی از ابزارهای اساسی و مهم جهت رفع سوء تفاهمات منطقه‌ای و گذر به دنیای سبز دوستی و اعتماد به‌حساب می‌آید. البته ایجاد یک چنین سیستمی در منطقه خلیج فارس رابطه تنگاتنگی با سیاست‌های مستقل کشورهای منطقه خواهد داشت. از این رو، هر چه کشورهای منطقه در

اتخاذ سیاست‌های خود به‌خصوص در زمینه مسائل امنیتی، از سیاست‌های منفعت‌طلبانه قدرت‌های بزرگ خصوصاً ایالات متحده فاصله بگیرند و استقلال سیاسی و نظامی خود را حفظ و تقویت نمایند، امکان ایجاد یک رژیم امنیت جامع در منطقه بیش‌تر خواهد بود (ابراهمی فر، ۱۳۸۱: ۲۴۰). در این صورت هر یک از کشورهای منطقه قادر خواهند بود تا با مطرح کردن خود به‌عنوان یک بازیگر اصلی و ذی‌نفع در فرایندهای امنیتی منطقه، سهم بیش‌تری را در تأمین امنیت پایدار منطقه بر عهده داشته باشند.

اما آن‌چه امروزه می‌توان مشاهده کرد، رویکرد انفعالی و روحیه تبعیت در اکثر کشورهای حوزه خلیج فارس از سیاست‌ها و راهبردهای جهانی و منطقه‌ای ایالات متحده است که مهم‌ترین مانع در روند اعتمادسازی میان کشورهای منطقه، حتی در میان خود کشورهایی است که چنین رویکردی را اتخاذ کرده‌اند. البته مفهوم استقلال از سیاست‌های قدرت‌های بزرگ را نباید به معنای تخاصم و دشمنی ذاتی با این قدرت‌ها و سیاست‌های ایشان تعبیر کرد. با گسترش حقوق بین‌المللی و قبول اصلی همبستگی میان واحدهای سیاسی و همکاری میان آن‌ها، عملاً حاکمیت مفهوم مطلق کلاسیک پیشین خود را از دست داده است و لذا اقتضا می‌کند که کشورها در روابط خود با سایر بازیگران عرصه روابط بین‌الملل، تعامل را اصل قرار داده و از قرار دادن خود با دیگران در حوزه منافع متعارض خودداری نمایند.

منافع بازیگران حاضر در منطقه خلیج فارس یکی از حوزه‌هایی است که در طیفی از انواع منافع ملی قرار دارد که در یک‌سوی آن منافع مشترک و در سوی دیگر، منافع متعارض قرار می‌گیرد و در این بین، منافع موازی و اختلاف‌زا جای دارند. اما از آن‌جا که در عصر حاضر دیگر پدیده ناامنی منطقه‌ای به سود قدرت‌های بزرگ جهانی تمام نخواهد شد، بررسی تعامل بازیگران وارد در فرایندهای امنیتی خلیج فارس در چارچوب منافع بیش‌تر مشترک، موازی و حتی

اختلاف‌زا و کم‌تر متعارض، ضروری به‌نظر می‌رسد. وقوع جنگ‌های پرخطر و پرهزینه، چه از بعد داخلی و چه از لحاظ بین‌المللی برای آمریکا درس‌ساز شده است و تداوم آن آینده‌ای هم‌چون امپراتوری انگلستان را برای این کشور رقم خواهد زد. وضعیت دیگر کشورهای قدرتمند جهانی نیز بهتر از این نیست. این بازیگران از لحاظ اقتصادی و نیز ظرفیت تحمل فشارهای سیاسی، ناتوان‌تر از آن به‌نظر می‌رسند که بخواهند خطر چنین ریسکی را آن‌هم در منطقه حساس خلیج فارس پذیرا باشند.

کشورهای عرب منطقه نیز که از ابتدا سیستم امنیتی خود را با کشورهای بزرگ حاضر در منطقه به‌ویژه آمریکا پیوند زده‌اند، ایجاد ناامنی و اغتشاش را در منطقه نمی‌پذیرند و به دلیل عدم مشروعیت داخلی، همواره خواستار حفظ وضع موجود در خلیج فارس بوده‌اند. جمهوری اسلامی ایران هم جهت رسیدن به اهداف منطقه‌ای و جهانی خود که در سند چشم‌انداز بیست ساله این کشور تدوین یافته است، نیاز به آرامش نسبی در سطح منطقه‌ای و جهانی داشته و سعی دارد تا بیش از پیش خود را در جمع کشورهای منطقه وارد نماید. وضعیت فعلی کشور عراق نیز ایجاب می‌کند که سیاستمداران آن جهت بازسازی کشور، حذف نیروهای تروریستی و تقویت همبستگی داخلی، خواستار حفظ ثبات در منطقه باشند. وابستگی کلیه کشورهای حوزه خلیج فارس به صادرات نفت خود از تنگه هرمز، دلیل دیگری است که آن‌ها را وادار به حرکت در جهت ثبات بخشیدن به منطقه می‌کند.

بنابراین با نگاهی واقع‌گرایانه به مسائل و وضعیت خلیج فارس در خواهیم یافت که اصولاً گستره منافع متعارض در این منطقه بسیار محدودتر از دیگر حیطه‌های منافع ملی بازیگران حاضر در آن است. عمده دلیل وجود منافع متعارض نیز به دو عامل بستگی داشته که در تعامل با هم قرار دارند: دلیل اول این‌که امنیت ماهیت ذهنی دارد یا حداقل این‌که سرآغاز ناامنی‌ها از ذهنیات منفی

حاصل می‌گردد که این تلفیقات باعث می‌گردد تا چشم‌ها بر واقعیات بسته شود. این امر باعث می‌شود تا هر حرکت رقیب، حمل بر خصومت، و عمل بر ضد منافع ملی تعبیر شود و لذا کشورها سعی می‌کنند تا با خارج ساختن رقیب از صحنه به خیال خود، مشکل را به صورت ریشه‌ای حل نمایند. عدم تحمل متقابل قدرت‌های ایالات متحده آمریکا و جمهوری اسلامی ایران در منطقه از سوی دیگری، ناشی از چنین طرز تفکری است؛ یعنی دومین دلیل عمده وجود منافع متعارض در منطقه.

اصولاً تدوین چارچوب امنیتی خلیج فارس براساس مدل امنیت مشاع، ضمن تأمین امنیت و منافع کشورهای منطقه، ضامن منافع دیگر کشورها نیز می‌باشد که خود، اغلب از عمده مصرف‌کنندگان نفت بوده و منافع ملی آشکاری در تثبیت امنیت منطقه دارند. از این رو، الگوی امنیت مشاع می‌تواند با مشارکت دادن قدرت‌های بزرگی چون اعضای اتحادیه‌ی اروپا، چین، ژاپن و روسیه در معادلات امنیتی منطقه؛ از اتخاذ رویکرد چندجانبه‌گرایی‌گزینشی یا امنیت‌گزینشی بر پایه متحدان محدود از سوی ایالات متحده به منظور حذف یا کاهش نقش امنیتی برخی از بازیگران حاضر در معادلات امنیتی منطقه جلوگیری نماید. بنابراین، به رسمیت شناختن سهم قدرت‌های بزرگ و مصرف‌کنندگان عمده نفت در تأمین امنیت منطقه از سوی کشورهای ساحلی و مهم‌تر از آن از جانب ایالات متحده، دومین مؤلفه‌ی الگوی امنیت مشاع در نظر گرفته می‌شود.

نتیجه منطقی ترکیب مؤلفه‌های اول و دوم، کاهش رجوع به نیروهای مسلح و ابزارهای تهدید در منطقه از سوی بازیگران خواهد بود که این خود، مؤلفه‌ی سوم از الگوی امنیت مشاع را تشکیل می‌دهد. کشورهایی که در مجموعه امنیتی خلیج فارس قرار دارند، بایستی هر یک به فراخور موقعیت و نیز منافع خود، نقش خاصی را در این سیستم امنیتی ایفا نمایند. این‌گونه مشارکت امنیتی، نیازمند دارا بودن نقش امنیتی است. بنابراین، بازیگرانی که در این سیستم فاقد نقش

امنیتی هستند و یا این که نقش آن‌ها از سوی دیگر اجزای سیستم جدی تلقی نشود، آمادگی چندانی نیز برای مشارکت امنیتی و همکاری‌های متقابل نخواهند داشت (با ثبات‌سازی، ۱۳۸۳: ۳). در این وضعیت، موضوعیت دیپلماسی چندجانبه با حضور کلیه بازیگران حاضر در بازی، زیر سؤال رفته و دیگر یک راه‌حل منطقی برای حل و فصل مسائل امنیتی منطقه محسوب نخواهد شد؛ یعنی ورود به وضع بحرانی که مساعد نظامی‌گری و جنگ‌افروزی است. بنابراین مشارکت فعال امنیتی کلیه بازیگران ذی‌نفع در بازی خلیج فارس در ترتیبات امنیتی منطقه، دغدغه‌های امنیتی آن‌ها را کاهش داده و در نتیجه تمایل به کاربرد زور در منطقه، که اهدافشان را با خطر مواجه خواهد ساخت، کاهش می‌یابد.

بر این اساس، الگوی امنیت مشاع ایجاب می‌کند که این کشورها به همکاری‌های اغلب فنی و اقتصادی و کم‌تر نظامی روی آورند؛ چهارمین مؤلفه‌ی الگوی امنیت مشاع به این امر اشاره دارد. وجود ذخایر عظیم انرژی در منطقه، وضعیت این گونه همکاری‌ها را تسهیل نموده است. نیاز حیاتی غرب و دیگر قدرت‌های بزرگ جهانی به این منابع و تلاش کشورهای منطقه در جذب تکنولوژی و منابع ارزی این قدرت‌ها جهت استفاده در صنایع بالادستی و پایین دستی نفت و گاز و نیز وجود رقابت میان ایشان در این خصوص، در کنار وجود بازارهای گسترده کشورهای منطقه برای عرضه کالا از سوی قدرت‌های بزرگ، موقعیت مناسبی را برای گسترش تعاملات فنی و اقتصادی میان بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای حاضر در خلیج فارس فراهم نموده است.

پنجمین و آخرین مؤلفه‌ی الگوی امنیت مشاع نیز که طی این پژوهش به آن خواهیم پرداخت، توازن قوای منطقه‌ای در خلیج فارس است. برای این که بازیگران حاضر در منطقه به حداقلی از اطمینان خاص دست یابند، نیازمند ایجاد تعادل و توازن نظامی میان خود هستند. بنابراین، گرایش به موازنه منطقه‌ای را می‌توان یکی از مؤلفه‌های نیل به اجماع امنیتی در خلیج فارس دانست. روندی



که از طریق قدرت متوازن بازیگران شکل می‌گیرد و به حداکثر ثبات امنیتی منجر می‌شود.

در شرایط موجود، الگوی امنیت‌گرایی ایجاب می‌کند تا در درجه‌ی اول سطح قدرت کشورهای منطقه از لحاظ نظامی یا یکدیگر توازن یابد. در این میان، قدرت‌های بزرگ نیز که طی سال‌های متمادی نمادهایی از مسابقه تسلیحاتی بین کشورهای حوزه خلیج فارس را به نمایش گذاشته‌اند (با ثبات‌سازی، ۳:۱۳۸۳) باید ضمن توقف چنین روندی، حضور نظامی خود را در منطقه را به حداقل ممکن کاهش داده و به‌ویژه ایالات متحده که باید هر چه سریع‌تر برنامه زمان‌بندی شده‌ی خروج سربازان خود از عراق را ارائه و به مرور نیروهای خود را از این کشور خارج نماید. واقعیتی که مصوبات به بن بست رسیده‌ی مارس و آوریل ۲۰۰۷ مجلس نمایندگان و سنای آمریکا نیز بر آن صحه گذاشته است.

محافظه‌کارانه‌ترین رویکرد در قبال امنیت خلیج فارس برای آمریکا نیز همین بازگشت به راهبرد اولیه‌ی این کشور بر مبنای ایجاد موازنه در آب‌های ساحلی این منطقه خواهد بود. این رویکرد «مراقبت از راه دور» نام دارد. یعنی این‌که آمریکا ردّ پای نظامی‌اش در منطقه را به حد چشم‌گیری کاهش داده و تنها به تعداد معدودی از پایگاه‌های هوایی، کشتی‌های جنگی و پاسگاه‌های زمینی مستقر در منطقه اکتفا کند (پولاک، ۲۰۰۳). البته همین روند احتمالی نیز مخالفانی از جمله جمهوری اسلامی ایران را دارد، اما به هر روی پسندیده‌تر از وضعیت فعلی یا رویکرد ایجاد اتحادیه‌ای دفاعی در منطقه بر ضد ایران خواهد بود. وجود توازن منطقه‌ای در خلیج فارس تنها شامل کشورهای ساحلی نیست، بلکه بیش‌تر در برگیرنده قدرت‌های فرامنطقه‌ای حاضر در خلیج فارس خواهد بود که به‌نام حفظ امنیت ملی خود، در جست‌وجوی منافع ملی بیش‌تری برای خود از قبل منابع عظیم انرژی و بازارهای فروش گسترده موجود در منطقه هستند.

الگوی امنیت مشاع با مؤلفه‌های پنج‌گانه فوق بر طبق این پژوهش، مؤثرترین

و مناسب‌ترین طرح جهت برون‌رفت از چالش‌های امنیتی فراگیر منطقه تلقی می‌شود. در مقایسه با الگوی ثابت هژمونیک، این الگو قابلیت تحقق منافع طیف گسترده‌ای از بازیگران را داراست. در صورت شکل‌گیری و استقرار الگوی امنیت مشاع در منطقه خلیج فارس، وضعیت هارمونیک این الگو مانع از فروپاشی آن خواهد شد ولی در صورت تحول، الگوی امنیتی هژمونی مرکب منطقه‌ای یا امنیت از طریق کنسرت، نزدیک‌ترین مدل به آن خواهد بود. بدین معنی که برخی از بازیگران منطقه‌ای یا فرامنطقه‌ای چون خود را قادر به نگاه داشتن در رژیم امنیتی مشاع نمی‌بینند یا به دلایلی دیگر، از سیستم خارج شده و لذا تنها بازیگران اصلی و قدرتمند سیستم هستند که وظیفه‌ی حفظ ثبات سیستم را عهده‌دار هستند. این وضعیت می‌تواند به امنیت و کالتی نیز تعبیر شود. وضعیتی که طی آن برخی از کشورها حق تصمیم‌گیری و نظارت خود بر سیستم را به یک قدرت دیگر موجود در سیستم اعطا می‌کنند تا از منافع و امنیت آن عضو در سیستم پاسداری نماید.

امنیت از طریق کنسرت تداعی‌کننده چنین وضعیتی است. در قالب یک کنسرت، امنیت عبارت از مسئولیت دسته‌جمعی قدرتمندترین کشورها در مجموعه امنیتی است که با فراهم آوردن نظم و امنیت به صورت خیرعمومی، اقداماتشان مشروعیت می‌یابد. این قدرت‌ها منافع حیاتی یکدیگر و حق مشارکت در کنسرت را پذیرفته و سیاست خارجی خود را بر این اساس سامان می‌دهند. یک کنسرت به دو صورت به امنیت منطقه‌ای کمک می‌کند. نخست عزم قدرت‌های عمده برای اداره و فرونشاندن مناقشات است، و دیگر این‌که ساز و کاری را برای همکاری آن‌ها فراهم می‌کند تا از طریق آن با سایر موضوعات امنیتی رو به رو شوند (مورگان، ۱۳۸۵: ۵۹-۵۸). با این حال، الگوی امنیت از طریق کنسرت یا هژمونی مرکب منطقه‌ای، مدل مناسبی برای یک چارچوب امنیتی مناسب در خلیج فارس به حساب نمی‌آید. سوء استفاده قدرت‌های بزرگ

از وضعیت متعاقب چنین الگویی و یا حتی احتمال بروز چنین حالتی، ترس دیگر بازیگران را به دنبال خواهد داشت. بنابراین مدل ناقص الگوی امنیت مشاع نیز چارچوب مناسبی برای یک سیستم امنیتی مناسب در خلیج فارس تلقی نمی‌شود.

در کل، هدف از تدوین نظام جدید امنیتی خلیج فارس براساس مدل امنیت مشاع، ایجاد امنیت پایدار و حذف یا حداقل کاهش محسوس چرخه جنگ و بحران از منطقه به منظور بهره‌برداری کلیه کشورهای ذی‌نفع از منافع موجود در خلیج فارس است. در مقایسه با وضع موجود، این مدل افزایش نقش امنیتی منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران و قدرت‌های فرامنطقه‌ای چون ژاپن، چین، روسیه و کشورهای اروپایی را به دنبال خواهد داشت. به‌طور مثال، قدرت عظیم فنی و اقتصادی ژاپن، در حال حاضر، قدرت تصمیم‌گیری مستقلی را در قبال منافع خود در خلیج فارس ندارد. به طوری که چندی پیش و تحت فشارهای آمریکا مجبور به کاهش سهم خود در حوزه نفتی آزادگان از ۷۵ درصد به ۱۰ درصد شد و از این طریق امید این کشور برای ایفای نقش رهبری در توسعه‌ی یک حوزه‌ی نفتی عمده خلیج فارس از بین رفت (خبرگزاری مهر، ۶ دی ۱۳۸۵)؛ چرا که اصولاً ژاپن نقش امنیتی چندان مؤثری را در تحولات منطقه بر عهده ندارد. وضعیت چین، روسیه و اغلب کشورهای اروپایی نیز چندان رضایت‌بخش‌تر از این نیست. اما تلاش در جهت استقرار الگوی امنیت مشاع در خلیج فارس به قدرت‌های بزرگ اقتصادی، جایگاه شایسته‌تری را در فرایندهای امنیتی منطقه خواهد بخشید. بنابراین، هدف الگوی امنیت مشاع ایجاد سیستم امنیتی با ثبات در منطقه خلیج فارس از طریق مشارکت کلیه کشورهایی است که به‌نوعی از منابع موجود در خلیج فارس سود جسته و نیز منافع آشکاری را در تثبیت امنیت منطقه دارند.

اولین پیامد ایجاد سیستم امنیتی خلیج فارس براساس الگوی امنیت مشاع،

کاهش منازعات موجود در خلیج فارس و در سطحی فراتر، خاورمیانه خواهد بود. صدور جریان آزاد نفت به غرب و دیگر کشورهای مصرف کننده، دومین پیامد تثبیت چنین طرحی است که تأثیرات مثبتی را بر رشد اقتصاد جهانی به دنبال خواهد داشت. تأثیراتی که هم شامل تولیدکنندگان و هم مصرف کنندگان این مایع حیاتی می‌گردد. کاهش نقش برخی از بازیگران حاضر در منطقه به‌ویژه ایالات متحده و بریتانیا از دیگر پیامدهای اجرای این مدل است که با ایجاد نقش‌های جدید امنیتی برای برخی از کشورها و افزایش نقش و جایگاه برخی دیگر همراه خواهد بود؛ وضعیتی که احتمالاً با تنش همراه خواهد بود. وجود یک دیپلماسی فعال همه‌جانبه میان بازیگران حاضر در منطقه و اطمینان‌بخشی نسبت به این‌که کماکمان منافع بازیگران بزرگ پیشین، طی وضعیت پیش آمده، از سوی دیگر بازیگران محترم شمرده خواهد شد، مانعی است برای تبدیل این تنش به یک بحران. بدین ترتیب، پیامد استقرار الگوی امنیت مشاع، هدف از اجرای این الگو را که همان ایجاد امنیت پایدار در منطقه است برآورده خواهد ساخت.

مهم‌ترین مانع در استقرار الگوی امنیت مشاع، بازیگرانی هستند که هم‌اکنون بیش‌ترین نقش را در مدیریت راهبردی منطقه بر عهده دارند و تغییر در وضع موجود را خطری برای امنیت و منافع خود می‌شمارند. ایالات متحده به سختی متقاعد خواهد شد که بازیگران زیردست دیروز را امروز به‌عنوان یک شریک در کنار خود تحمل کند. اما این کشور ظرفیت‌های نامحدودی را نیز برای مدیریت منطقه نخواهد داشت و لاجرم دیر یا زود باید واقعیت حضور مؤثر دیگر بازیگران در سیستم جدید امنیتی خلیج فارس را در کنار خود بپذیرد. مخالفت جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یک کشور مهم و قدرتمند ساحلی با حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای در ترتیبات جدید امنیتی خلیج فارس، دومین مانع شکل‌گیری الگوی امنیت مشاع در منطقه است. اما حضور تاریخی و روزافزون ایالات متحده و دیگر کشورهای قدرتمند در منطقه یک واقعیت است و باید

پذیرفت که حذف نقش قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای از ترتیبات امنیتی خلیج فارس نه تنها در حال حاضر امکان‌پذیر نیست، بلکه با توجه به ساختار داخلی بی‌ثبات بسیاری از کشورهای ساحلی حوزه خلیج فارس، چنین خواسته‌ای در کوتاه مدت و حتی میان‌مدت به نفع قدرت در حال پیشرفت ایران نیز نخواهد بود.

اصولاً در الگوی امنیت مشاع منطقه‌ای و حتی جهانی، معضل امنیت میان کشورها کاهش می‌یابد، به طوری که هیچ تهدید فوری و قابل شناسایی توسط هیچ‌یک از بازیگران ادراک و تصور نمی‌شود. بنابراین، برخلاف سازوکارهای دفاع دسته‌جمعی، سازوکارهای امنیت مشاع در اثر نیاز به طراحی و اقدام علیه یک تهدید خارجی ادراک شده‌ی خاص، یعنی یک کشور که بدین وسیله از گروه استثنا می‌شود، برانگیخته نمی‌شود (جاب، ۱۳۸۱: ۲۴۰). در واقع، کشورهایی با روابط پرمخاصمه باید متقاعد شوند که اصولاً تقابلی با منافع مشروع و برحق هر یک از آنها طی الگوی جدید امنیت مشاع صورت نخواهد پذیرفت و بالاتر از این، مورد هجمه‌ی سیستم ناشی از این مدل نیز نخواهد بود. برقراری امنیت منطقه‌ای بر طبق یک رژیم امنیتی خاص در خلیج فارس اساساً با ایجاد یک اتحادیه یا جامعه‌ی امنیتی متشکل از بازیگران حاضر در منطقه تفاوت‌های اساسی دارد. از این رو، استقرار الگوی امنیت مشاع در خلیج فارس در قالب یک رژیم امنیتی موفق، ضرورتاً به معنای اتحاد بازیگران دارای نقش در این الگو نخواهد بود. طی این الگو ممکن است طرف‌ها بعضاً در گذشته با یکدیگر دشمن بوده، ولی در حال حاضر به جنگ به عنوان یک اقدام امکان‌پذیر یا عملی فکر نمی‌کنند یا تحت شرایط، آن را حتی به مثابه ابزار ممکن تصور نمی‌کنند. اعضای یک رژیم امنیتی از متعهد بودن خیلی دور هستند. آنچه در رژیم امنیتی اتفاق می‌افتد، بخشی از آن چیزی است که در یک رابطه بزرگ‌تر اتفاق می‌افتد. مشارکت در رژیم، بیان‌کننده رفتار در خارج از محیط امنیتی نیست. طرف‌ها در رژیم امنیتی

معمولاً در یک رابطه انتقالی به سر می‌برند و از یک رابطه کاملاً دشمنانه فاصله می‌گیرند. (برقراری امنیتی، ۱۳۸۴: ۱). چه بسا کشورهایی با روابط پرمخاصمه‌ی طولانی مدت بتوانند در قالب یک رژیم امنیتی خاص با هم تعامل داشته و از منافع آن منتفع شوند، بدون آن‌که لازم باشد بحث‌های پیش آمده طی دهه‌های گذشته را پیش کشند.

### نتیجه‌گیری

مدل امنیت مشاع در خلیج فارس در صدد ایجاد الگوی جدیدی از توزیع قدرت در منطقه است که طی آن منافع کلیه‌ی بازیگران ذی‌نفع در منطقه لحاظ شده باشد. این الگو مدعی آن نیست که جوابگوی تمامی نیازهای امنیتی منطقه خواهد بود؛ اما با توجه به شرایط ویژه‌ی حاکم بر خلیج فارس و پیچیدگی‌های امنیتی خاص منطقه، بهترین راه حل ممکن برای کاهش مشکل امنیت در منطقه به حساب می‌آید. به عبارت دیگر، الگوی امنیت مشاع با اعلام آن چیزی که در حال حاضر نیست، به آن سوی چیزی که هست، پیشرفت می‌نماید. این مدل در تقابل با رویکرد ثبات هژمونیک مبتنی بر قدرت هژمون ایالات متحده در خلیج فارس قرار دارد که در حال حاضر بخش بزرگی از سیستم امنیتی منطقه را تشکیل می‌دهد. اما وضعیت موجود حتی برای خود آمریکا نیز موقعیت مناسب و آسوده‌کننده‌ای محسوب نمی‌شود و بر طبق شواهدی که طی این پژوهش به برخی از آن‌ها اشاره شد، نمی‌تواند تداوم داشته باشد. این واقعیتی است که استراتژیست‌های واقع‌گرای آمریکایی نیز آن را درک نموده و لذا در تلاشند تا با تجزیه و تحلیل شرایط موجود و عیب‌یابی سیستم‌های امنیتی ناقص پیشین در خلیج فارس، چیدمان چارچوب امنیتی جایگزین در منطقه را در راستای اهداف و منافع خود به پیش برند.

با فرض تداوم شرایط امنیتی حاکم بر خلیج فارس، چشم‌انداز امنیت در کل

منطقه‌ی خاورمیانه تیره ارزیابی می‌گردد و این حقیقتی است که تمامی بازیگران درگیر در فرایندهای امنیتی منطقه بر آن اذعان دارند. بنابراین، همگی به دنبال ایجاد یک سیستم امنیتی مطلوب‌تر، عملی و باثبات‌تری در خلیج فارس هستند که بتواند ضمن امنیت‌سازی در منطقه، منافع آن‌ها را نیز تأمین نماید. اما موفقیت چنین سیستمی در گرو رعایت پاره‌ای از اصول است که بی‌توجهی به آن‌ها می‌تواند به تداوم وضع موجود یا وضعیتی به مراتب آشفته‌تر بینجامد. این اصول که اجرای آن‌ها به شکل‌گیری الگوی امنیت مشاع در خلیج فارس خواهد انجامید، عبارتند از:

- پرهیز بازیگران از هر گونه تراکم نظامی در منطقه
  - اتخاذ رویکرد سیاست‌گذاری مستقل از کشورهای منطقه
  - مشارکت عمومی تمامی کشورهای منطقه در تأمین امنیت آن
  - اعتمادسازی و تحکیم اعتماد متقابل منطقه‌ای
  - همکاری راهبردهای میان بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و پذیرش واقعیت وابستگی متقابل امنیتی
  - تحدید مسابقه‌ی تسلیحاتی در منطقه و کاهش نقش زور و ملزومات بازدارندگی نظامی
  - پذیرش بازیگران ذی‌نفع در بازی خلیج فارس از سوی کشورهای منطقه
- از این رو، پژوهش حاضر در راستای ایجاد یک نظام امنیتی مشترک با حضور تمامی کشورهای ذی‌نفع در خلیج فارس، پیشنهادات ذیل را ارائه می‌نماید:
- کاهش چشم‌گیر حضور نظامی آمریکا در منطقه که اولین گام آن می‌تواند ارائه‌ی یک برنامه زمان‌بندی شده مشخص جهت خروج نیروهای این کشور از عراق باشد.
  - رعایت قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای در فروش تسلیحات نظامی

غیر ضرور به کشورهای منطقه

- کاهش محسوس پیوندهای نظامی - امنیتی ایالات متحده با شیخ نشین‌های حاشیه‌ی جنوبی خلیج فارس
  - تعامل‌گرایی ایالات متحده با بازیگران منطقه‌ای مؤثر در عراق و به‌ویژه یاری جستن از جمهوری اسلامی ایران در حل مشکل امنیتی عراق
  - کنارگذاری رسمی گزینه‌ی جذاب ولی سطحی نظامی از سوی آمریکا و متحدین نزدیکش در حل و فصل پرونده هسته‌ای ایران و نگاه به این قضیه از زاویه‌ی فنی و حقوقی
  - پذیرش حقیقت قدرت منطقه‌ای ایران از سوی ایالات متحده و دوری جستن از گزینه تغییر نظام ایران از سوی برخی از لایه‌های جریان افراط‌گرایی آمریکایی - صهیونیستی
  - جلوگیری ایران از دامن زدن به احساسات ضدآمریکایی داخلی و منطقه‌ای و ایجاد زمینه‌های تنش‌زدایی در روابط این کشور با آمریکا
  - استفاده از قابلیت‌ها و تجربیات سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، به ویژه سازمان ملل متحد در حل و فصل مناقشات موجود در منطقه به‌عنوان روندی از چندجانبه‌گرایی در جهت جلوگیری از تبدیل تنش‌های منطقه‌ای به بحران‌های جهانی
- با فرض تحقق چنین پیشنهادهاتی در عالم واقع و طی یک پروسه‌ی زمانی، افق ایجاد یک رژیم امنیتی مناسب با شرایط خاص حاکم بر خلیج فارس بسیار روشن به نظر می‌رسد. در این راستا، ارائه‌ی ابتکارات بیش‌تر در خصوص بهبود تیرگی رو به فزونی روابط میان ایالات متحده و جمهوری اسلامی ایران که بتواند به حاکمیت اصل تنش‌زدایی میان این دو کشور بینجامد، شاهراه کلید ورود به دنیایی بهتر همراه با توقف چرخه‌ی معیوب جنگ و بحران در منطقه و بسترسازی برای الگوهای امنیت سازنده در خلیج فارس خواهد بود. توجه ایالات



متحده به جمهوری اسلامی ایران و نگرانی‌های امنیتی آن، ضروری است؛ به‌ویژه در دوره‌ی کنونی که نفوذ ایران در عراق، این کشور را به شریک گریزناپذیر ایالات متحده تبدیل کرده است. بنابراین همان‌گونه که در جریان حذف طالبان و رژیم بعث صدام، این دو کشور دارای اهداف مشترک بسیار بوده و نگرانی‌های امنیتی یکسانی را درک نموده‌اند، اکنون نیز پذیرش یا حداقل تحمل هر یک از این دو در کنار دیگری در قالب یک رژیم امنیتی متفاوت از گذشته در منطقه براساس الگوی امنیت مشاع دور از امکان نخواهد بود. وجود یک دستگاه دیپلماسی قوی با حضور دیپلمات‌های آگاه و واقع‌نگر در این کشورها، روند دستیابی به چنین توافقی را کوتاه خواهد نمود.

## منابع

- ۱ - ابراهیمی فر، طاهر (۱۳۸۱)، الگوهای اعتمادسازی در منطقه خلیج فارس، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۲ - باثبات‌سازی منطقه‌ای و اجتماع امنیتی در خلیج فارس (۱۳۸۳)، ترجمه: ابراهیم متقی، از: <http://old.did.ir/document/index.fa.asp?cn=pp00020050202002617> (برداشت از: ویژه‌نامه همشهری دیپلماتیک، ۷ اسفند ۱۳۸۳).
- ۳ - برقراری امنیت در خاورمیانه (۱۳۸۴)، ترجمه: محمدمهدی نژاد نوری، از: <http://old.did.ir/document/index.fa.asp?cn=rw0002006270842016> (برداشت از: فصلنامه راهبرد دفاعی، پاییز ۱۳۸۴).
- ۴ - پلینو، جک‌سی و آلتون، روی (۱۳۷۵)، فرهنگ روابط بین‌الملل، ترجمه: حسن پستا، تهران: فرهنگ معاصر.
- ۵ - پولاک، کنت ام (۲۰۰۳)، آمریکا و سه راهبرد امنیتی در خلیج فارس، فارن افرز، ژوئیه - اوت ۲۰۰۳، از: <http://bashgah.net/modules.php?name=Articles&op=show&aid=692>
- ۶ - تریگر، ماروین (۱۳۸۱)، درک خلیج فارس، ترجمه: خواجه‌نوری، از: <http://old.did.ir/document/index.fa.asp?cn=pp00020030305552913> (برداشت از: اطلاعات سیاسی - اقتصادی، دی ۱۳۸۱).
- ۷ - جاب، بریان ال (۱۳۸۱)، مسائل چندجانبه‌گرایی: استلزامات و پیامدها برای مدیریت مناقشه، نظم‌های منطقه‌ای: امنیت‌سازی در جهان نوین، دیوید ای. لیک و پاتریک ام. مورگان، ترجمه: سید جلال دهقانی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۸ - جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۸۰)، ترمینولوژی حقوق، تهران: کتابخانه گنج دانش.
- ۹ - چشم‌انداز مشترک ۲۰۲۰ (ارتش آمریکا: در تدارک فردا) (۲۰۰۲)، از: <http://www.sharihtinktabk.com/HTML/Vision%202020.htm>
- ۱۰ - حیدری عبدی، احمد (۱۳۷۸)، اتحاد منطقه‌ای خلیج فارس؛ موانع و مشکلات

شکل‌گیری، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره: ۱۴۶ - ۱۴۵، مهر و آبان ۱۳۷۸.

۱۱ - خبرگزاری مهر (۶ دی ۱۳۸۵).

<http://www.mwhtnews.com/fa/newsprint.aspx?newsid=427367>

۱۲ - رضایی، زهرا (۱۳۸۴)، اقتدار ملی و نظریه ثبات هژمونیک، از:

<http://www.aftabnews.ir/vch-vn236nxk.html>.

۱۳ - زرگر، افشین (۱۳۸۴)، تنگناهای اتحاد استراتژیک ایران و روسیه، از:

<http://old.did.ir/document /index.fa.asp?cn=pp00020065402551310>

(برداشت از: فصلنامه راهبرد، تابستان ۱۳۸۴).

۱۴ - سلیمی، حسین (۱۳۸۳)، نظریه‌های مختلف درباره جهانی شدن، از:

<http://www.globalization.ir/html/modules.php?op=modload&name=News&file=article&sid=10>.

۱۵ - سیف‌زاده، سیدحسین (۱۳۷۹)، نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل، مبانی و قالب‌های فکری، تهران: سمت.

۱۶ - کولومبیس، تئودور و وولف، جیمز (۱۳۷۵)، «توازن و انواع آن»، نظریه‌های روابط بین‌الملل، جلد اول، ترجمه و تدوین: وحید بزرگی، تهران: مؤسسه انتشارات جهاددانشگاهی.

۱۷ - گوهری مقدم، ابوزر (۱۳۸۳a)، ایران و هژمونی آمریکا، همشهری دیپلماتیک، ۲۲ اسفند ۱۳۸۳، شماره ۴۳.

۱۸ - گوهری مقدم، ابوزر (۱۳۸۳b)، آمریکا و رژیم امنیتی خلیج فارس، از:

<http://old.did.ir/document /index.fa.asp?cn=pp0002005302452616>

(برداشت از: ویژه‌نامه همشهری دیپلماتیک، ۷ اسفند ۱۳۸۳).

۱۹ - مورگان، پاتریک ام (۱۳۸۱)، مجموعه امنیتی منطقه‌ای و نظم‌های منطقه‌ای، امنیت‌سازی در جهان نوین، دیوید ای. لیک و پاتریک ام. مورگان، ترجمه: سید جلال دهقانی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۲۰ - نای، جوزف اس (۱۳۸۲)، مرزهای قدرت آمریکا، ترجمه: داوود کیانی، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره: ۱۹۰-۱۸۹، خرداد و تیر ۱۳۸۲.

۲۱ - هرسیچ، حسین (۱۳۸۰)، رابطه عملیات تروریستی و سیاست‌های مداخله‌گرایانه آمریکا، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۷۱-۱۷۲، آذر و دی ۱۳۸۰، صص ۲۹-۲۰.

### English References

22 - Eland, Ivan (1998), "Does U.S. Intervention Overseas Breed Terrorism? The

- Historical Record*”, ato Foreign Policy Briefing, No: 50.
- 23 - <https://cia.gov/library/publications/the-world-factbook/geos/us.html>.
- 24 - <http://home.earthlink.net/~tebrister/collective~security.htm>.
- 25 - <http://home.earthlink.net/~tebrister/hegemony.htm>.
- 26 - <http://vekalat.org/print.php?cat=2&newsnum=537005>.
- 27 - Hunter Wade, Robert (2002), “*US Hegemony and the World Bank: the Fight Over People and Ideas*”, Review of International Political Economy, Vo. 9, No. 2, May 01, 002, PP: 215-243.
- 28 - Huntington, Samuel P (1999), “*The Lonely Superpower*”, Foreign Affairs, 78 (2): 35-49.
- 29 - Jackson, Robert & Sorensen, George (1999), Introduction to International Relations, Oxford: Oxford University.
- 30 - Kahwaji, Riad (2004), “*U.S- Arab Cooperation in the Gulf: Are Both Sides Working From the Same Script?*”, Middle East Policy, Vo. XI, N . 3, Fall 2004, PP: 52-62.
- 31 - Kegley, Charles W & Wittkopf, Eugene R (2004), World Politics: Trends and Transformation, 9 th Edition, Belmont, MA: Wadsworth.
- 32 - Kraig, Michael (2004), “*Assessing Alternative Security Frameworks for the Persian Gulf*”, Middle East Policy, Vo. XI, N . 3, Fall 2004, PP: 139-156.
- 33 - Pillar, Paul R (2001), Terrorism and U.S. Foreign Policy, Washington D. C.: The Brookings Institution.
- 34 - The Military Balance (1998/99), “*International Institute for Strategic Studies*”.
- 35 - Wolfgang, Piccoli (2001), “*Turkish-Israel Military Cooperation and Regional Security in the Gulf*”, IIL, Water: Cooperation Security in the Persian Gulf, New York, I, B, Tauris.
- 36 - Yaaf, Michael D (2004), “*the Gulf and a New Middle East Security System*”, Middle East Policy, Vo. XI, N . 3, Fall 2004, PP: 118-130.
- 37 - Zakaria, Fareed (1999), “*the Empire Strikes Out*”, The New York Times Magazine, April 18, 1999.
- 38 - Zunes, Stephen (1998), “*International Terrorism*”, Foreign Policy in Focus, 3 (38), November, Revised Sept, 2001.